

• اصول و مبانی تحلیل امنیت (یافته ها و کاستی های مکتب کپنهاگ) (گفتگوی علمی)

□ اشاره:

تقریباً در مراکز علمی، اعم از آموزشی و پژوهشی و حوزه های تحقیقاتی و سازمان های علاقه مند به موضوعات امنیتی و دیگر حوزه ها و زمینه های مربوط که به شدت در حال توسعه است، تطبیق رفتارهای علمی و پژوهشی امنیتی کشور، عمدتاً با مکتب کپنهاگ مورد تحلیل قرار گرفته است؛ بدون این که زیرساخت های این مکتب کالبد شکافی شود و نگاهی به اهداف این مکتب و زمینه های ظهور جغرافیای این مکتب گردد. دل مشغولی دانشگاه عالی دفاع ملی در موضوعات امنیتی بر آن است که این مکتب را جدای از مزایای آن، آسیب شناسی نماید. آیا این مکتب با تبلور، نمود و روندی که طی می کند، قابل انطباق با اهداف، رویکردها و حوزه های معرفتی ج.ا.ا. می باشد یا خیر؟ آیا می توان و یا اجازه داریم که به راحتی به اساتید و محققان خود در حوزه امنیت اجازه دهیم تا خود را به سیل نظری و ادبی این مکتب بسپارند و از این که گامی جلوتر و نظریه ای مبتنی بر اسلام و نیازهای بومی برای کشور جستجو کنند، غافل شوند؟ این بود که معاونت پژوهش و تولید علم دانشگاه و دانشکده امنیت ملی علاقمند شد تا فضای روشن تری را تبیین کرده و امیدوار است در این گفتگوی علمی همه عزیزان و اساتید، غور و دقت درباره اصول و قواعد حاکم بر معرفت شناسی مکتب کپنهاگ را مدنظر قرار دهند تا بتوان در چندین جلسه گفتگو این مکتب را به طور دقیق کالبد شکافی نموده و ادبیات جامعی را برای افرادی که می خواهند در مورد مکتب کپنهاگ قلم زده و یا به موضوع امنیت بپردازند، توصیه کرد و یا این که سبب شد تا نیم نگاهی به آسیب زائی آن محورها داشته باشند. در حال حاضر، تصور می شود مکتب کپنهاگ با این وضعیت چند جانبه گرائی خودش، بسیاری از موضوعات امنیتی را

به صورت سطحی مشاهده و تحلیل کرده و در مقابل، مسائل اساسی امنیتی نیز در همان حوزه ها دچار یک شوک شدید و عقب نشینی در اصول می شود. همان گونه که در یازده سپتامبر مشاهده شد، بسیاری از طرفداران این مکتب که طرفدار صلح و مخالف جنگ بودند، عملیات تهاجمی و پیشدستانه و کشتار بنیادگرایان را طی نامه ای به جورج بوش پسر ثوریزه و توصیه نمودند. از سوئی دیگر، برخی اندیشمندان داخلی نیز معتقدند علی رغم اینکه "بوزان" خود اذعان دارد که مسائل غرب با خاورمیانه تفاوت داشته و نظریه های غربی برای تحلیل غیر مناسب نیستند، چرا برخی از نظریه پردازان در کشور، هنوز با این تحلیل انطباقی تحولات امنیتی ج.ا.ا. بر استفاده از این مکتب تأکید دارند؟

امیر دکتر سلمان - رئیس دانشکده امنیت ملی:

خدمت اساتید محترم، جناب آقای دکتر موسوی و هم چنین دکتر قدیر نصری و دکتر عساریان نژاد خیر مقدم عرض نموده واز این که دعوت دانشکده را پذیرفته اند تشکر می کنم و این که در میز گرد تحت عنوان نقد و بررسی مکتب کپنهاگ شرکت فرمودند. از گام های اساسی دانشگاه، تولید بومی علم، مطابق با اهداف اعتقادی، ارزشی و آرمان های ج.ا.ا. است تا بتواند مدیرانی را در سطح راهبردی امنیت ملی تربیت کند که تأثیر گذار باشند. لذا در محیط امنیت ملی با توجه به اعتقادات و ارزش های نظام مقدس ج.ا.ا. ما کار سختی را پیش رو داریم؛ بر این اساس، یکی از مکاتبی که مورد اقبال صاحب نظران حوزه امنیت ملی قرار گرفته و در ج.ا.ا. هم در تحلیل ها و اظهار نظرات، از این دیدگاه استفاده می شود مکتب کپنهاگ است. نظر این بود که ما میزگردی را در این خصوص تشکیل دهیم و آن شاء الله، امروز در محضر اساتید هستیم و از سخنان اساتید تحت عنوان اصول و مبانی تحلیل امنیت در مکتب کپنهاگ، یافته ها و کاستی ها، بعد از فرمایشات دکتر موسوی تحت عنوان رویکرد امنیت منطقه ای در مکتب کپنهاگ بهره می بریم و در ادامه، استاد عزیزم دکتر عساریان نژاد که حق بزرگی در دانشکده امنیت دارند؛ در انتها جمع بندی میزگرد را انجام می دهند.

سؤال نخست را از خدمت دکتر نصری عضو هیأت علمی پژوهشکده راهبردی خواهیم کرد که بفرمایند به نظر ایشان،

□ کدام یک از نارسائی‌های حوزه مطالعاتی امنیت ملی باعث رشد مکتب کپنهاگ

گردید؟

آقای دکتر نصری:

بنده ابتدا اجازه می‌خواهم در مورد مفاهیم بنیادی و موازین تحلیل امنیت در مکتب کپنهاگ، مباحثی را مطرح کرده و در ادامه به برخی دستاوردها و کاستی‌های این مکتب اشاره کنم. مباحثی که مطرح می‌کنم نوشته‌هایی است که بنیان‌گذاران مکتب کپنهاگ مطرح کرده‌اند. من در واقع از شرح تفسیرها پرهیز کرده و بیشتر از نظرات و گفته‌های بنیان‌این مکتب استفاده می‌کنم. اساساً همان‌طور که می‌دانید وجه تسمیه کپنهاگ به این خاطر بود که این افراد در شهر کپنهاگ گردهم آمدند. در اروپا این روال وجود دارد که هر فکری در هر شهری شکل می‌گیرد، غالباً به نام آن شهر نام برده می‌شود. قبلاً هم مثال‌هایی داشتیم؛ مثل حلقه وین، حلقه پراگ، متفکران برلین و چون این مکتب در شهر کپنهاگ پایتخت دانمارک پدیدار شده و گسترش پیدا کرده، به این اسم اشتها یافته است. اگر این مکتب را به مفهوم فنی school بنامیم، اصولاً مکتب نیست؛ در واقع به تسامح این نگرش را school می‌گویند. در ادبیات فنی، school به روالی گفته می‌شود که پاسخی مشترک به پرسش‌های به نسبت متفاوت می‌دهد. پس هر جا ما با پاسخی نسبتاً مشترک برای پرسش‌های به نسبت مشترک داریم می‌توانیم از school استفاده کنیم مثلاً مکتب اسلام، مکتب کمونیسم و... چون این‌ها چارچوب دارند؛ context دارند. همان‌طور که خواهیم گفت، مکتب کپنهاگ چارچوبی اسلوب‌مند و مستقل از سایر مکاتب ندارد. مفاهیم مکاتب دیگر مثل نئورئالیسم در مکتب کپنهاگ موج می‌زند. در مکتب کپنهاگ هم مسائل جامعه‌شناسی هست؛ هم علوم سیاسی و هم مسائل زیست‌محیطی و... بنابراین این مکتب علی‌رغم این که جامع به نظر می‌رسد، ولی به مفهوم فنی کلمه، مکتب به شمار نمی‌آید. چون برای همه پرسش‌ها پاسخی مشترک ندارد. پاسخ‌های دیگران را جمع‌بندی و با یک ورژن جزئی طرح می‌کند. من دستاوردها و مفاهیم کلیدی این مکتب را عرض می‌کنم و اساتید هم کالبد شکافی خواهند کرد. اولین مفهوم بنیادی مکتب کپنهاگ این است که ما با خوشه‌های منطقه‌ای امنیت در دنیا مواجه هستیم که برای تحلیل امنیت باید بر این خوشه‌ها یا complex‌ها متمرکز شد. جهان

متشکل از ۷-۸ خوشه مرکب از هم است که برای تحلیل آنها اول باید فهمید که این متعلق به کدام خوشه است؛ خاور میانه، آفریقا یا بقیه؟ علت این که در مکتب کپنهاگ روی خوشه و ساختار و بافت منطقه‌ای امنیت تاکید می‌شود این است که آقای بوزان و همراهِش؛ ویور که ساختار منطقه‌ای امنیت را مطرح کردند علتش این بود که از یک طرف نئورئالیسم که دولت را حمایت می‌کرد و از طرف دیگر مکتب نظام جهانی که دولت را نادیده می‌گرفت گاهی افراط و تفریط می‌کردند. همان طور که می‌دانید در مکتب نئورئالیسم، کنت والتز می‌گفت که دولت اساسی‌ترین بازیگر و شکل دهنده فرهنگ، اجتماع و سیاست نظام بین الملل است. از آن طرف، والر اشتاین معتقد بود که دولت‌ها خودشان بازیچه هستند یک ساختاری شکل گرفته که دولت‌ها باید آن را رعایت کنند و این ساختار خودبه‌خود پیش می‌رود. بوزان و ویور آمدند تعادل را رعایت کردند و گفتند که هیچ کدام از این‌ها یگانه بازیگر نیستند. بلکه خوشه‌های امنیتی منطقه‌ای وجود دارند که منطبق خاص خودشان را دارند که با هم متفاوتند. این مساله را مفهوم بنیادین و هستی‌شناختی مکتب کپنهاگ مطرح می‌کند که بنیاد شناختی ما را عوض کرد.

آقای دکتر موسوی - رئیس پژوهشکده مطالعات راهبردی - در پاسخ به سؤال اول

اشاره داشتند:

آن چیزی که در مورد مکتب کپنهاگ و رویکردهایش مورد نظر بنده است این است که مکتب کپنهاگ صرفاً مکتبی نیست که به روابط بین الملل بپردازد و این مکتبی امنیتی است و به مباحث داخلی کشورها می‌پردازد. شاید بتوان گفت که نقطه آغاز و مبحث اصلی مکتب کپنهاگ رویکرد آن نسبت به مسائل داخلی کشورهاست. چرا که در مباحث امنیت و تهدید، مبحث انسجام اجتماعی مطرح است و این مکتب در این رویکرد، دوستان را طبق سطح انسجام اجتماعی طبقه بندی و توصیف می‌کند. بر این اساس، در کشورهای ضعیف از دیدگاه مبحث کپنهاگ، انحصار و مشروعیت حکومت در سطح پایینی قرار دارد و به علت فقدان عملکرد قوی در اداره کشور به این گونه کشورها تهدیدی منطقه‌ای محسوب می‌شوند و ناتوانی‌های خود را به درون منطقه تزریق می‌کنند.

آقای دکتر عساریان - عضو هیئت علمی و معاون پژوهشی دانشگاه - در پاسخ به

سؤال اول گفتند:

هم اکنون نگرانی‌های ناشی از سیاست‌های رایج داخلی هم چون مسائل حقوقی و سیاسی - اقتصادی جایگاه ویژه‌ای را در مسائل و مطالعات امنیتی در قبال چالش‌های بین‌المللی به خود اختصاص داده‌اند.

در سایه این تغییرات و نیز کاهش احتمال وقوع جنگ میان کشورهای جهان، موضوعی مهم باعث بروز تفرقه میان تنوریسن‌های عرصه قدرت و سیاست شده است و آن این است که آیا مطالعات امنیتی باید تأکید و تمرکز سنتی رایج خود را که متوجه تهدیدهای نظامی علیه امنیت کشورها بوده است ادامه دهد و یا این که نقطه تمرکز خود را گسترش دهد؟ لذا به نظر می‌رسد (مطالعات امنیتی) باید حیطة کاری خود را طوری گسترش دهد که تهدیدهای غیرنظامی موجود علیه کشورها را نیز در بر گرفته و از این مرحله نیز فراتر برود و امنیت تمامی بازیگران را در رابطه با طیف گسترده تری از تهدیدات نظامی و غیرنظامی، در خود جای دهد و اینجا، نقطه ظهور و بازیگری مکتب کپنهاک گردید. در دهه ۱۹۹۰، عدم رضایت از سه الگو و مکتب در مطالعات امنیتی (رنالیسم، نئورالیسم، ایده آلیسم امنیتی) و تبعات بسیار زیاد و بجا مانده از آنان طیف گسترده‌ای از رقابت‌های تنوریک و متعارض را ایجاد نموده که منجر به ارائه الگوی چهارمی تحت عنوان ساختارگرایی اجتماعی شد. نحوه اتمام جنگ سرد و نحوه تغییر شکل منازعات اجتماعی که بلافاصله پس از اتمام جنگ سرد به وجود آمد، برخی محققان را واداشت تا بسیاری از فرضیات مطرح در مکاتب گذشته را منسوخ یا با آن مخالفت کنند. در این خصوص، نظریه مورد تأکید مکتب کپنهاک که برای فهم وقایع سیاسی، انسجام اجتماعی و هویت محوری، دورنگری بیشتر و تنوری پردازی کمتر را ضروری می‌دانست، برجسته شد و موجب گردید تا نظریه پردازان امنیتی گرایش جامع خود را توسعه داده و اهتمام بیشتری را نسبت به بعد فرهنگی و اجتماعی در سیاست‌گذاری دولت‌ها توصیه کنند.

این گسترده سازی فضا و معنای امنیتی، از جمله توسعه فاکتورهای قدرت در کشورها بود که فراتر از محدوده روابط تجاری و نظامی کشورها عمل می‌کرد و

مفهوم گسترده و ژرف تری از امنیت را از دهه ۱۹۹۰ با افزودن چند موضوع و نیاز عمومی و آزادی های انسانی آنرا به دایره تهدیدهای موجود علیه کشورها افزود که این رویکرد را نیز بسیاری به "مکتب کپنهاک" منتسب می کنند. بوزان در اوایل ۱۹۹۰ پیش قدم این راه شد، لیکن کار اصلی وی در اواخر آن دهه، هنگامی متبلور شد که وی در یک چرخش اساسی در مطالعات امنیتی به همراه «ویور» و «دی وایلد»، نظریه غیر امنیتی سازی پدیده های اجتماعی- فرهنگی را ارائه دادند.

امیر دکتر سلمانی:

با تشکر از عمق نظر و دقت اساتید محترم سؤال دوم را این گونه مطرح می نمایم که،

□ به نظر شما نقش مکتب کپنهاک در بازسازی مفهوم امنیت چه بود؟

آقای دکتر موسوی:

یکی از پارامترهای اصلی در توزیع و دسته بندی موضوعات امنیتی در مکتب کپنهاک، اصل وابستگی متقابل موضوعات امنیتی با یکدیگر است. یعنی تغییرات و تحولات امنیتی در هر یک از کشورهای منطقه، تأثیر مستقیم بر دیگر کشورهای منطقه می گذارد. نکته دوم، حضور الگوهای دوستی و دشمنی است؛ در واقع فرهنگ موجود در یک منطقه، اگر واجد خصلت های دوستی و دشمنی باشد، می تواند زیرساخت های فرهنگی یک منطقه را ایجاد کند. نکته موثر دیگر، مجاورت است؛ یعنی پیرامون و نزدیک، وجه ممیز تهدید بوده و تهدیدات مشروط به این است که از کشورهای مجاور صورت بگیرد. نکته بعدی، وجود حداقل دو بازیگر موثر است. مناطقی که فاقد بازیگران موثر امنیتی هستند، مناطق امنیتی تلقی نمی شوند. بحث مطرح شده دیگر، استقلال نسبی از سایر مجموعه های امنیتی است. نکته بارز دیگر در خصوص توزیع اولویت ها در موضوعات امنیتی مکتب بوزان، توجه مجدد به موضوع امنیتی ساختن است، دلیل آن هم نظارت بر حکومت های داخلی است؛ در آنجایی که رهبران موضوعات را امنیتی می کنند. این موضوع به واقع یک اقدام گفتمانی است؛ یعنی بر اساس طرح و القا از یکی از طرفین که دنبال امنیتی سازی و گفتمان موفق است، واجد چند ویژگی است، برای تحقق امنیتی کردن، چهار ویژگی لازم است: یکی، گفتمان امنیتی ساز است که تلاشی است برای امنیتی جلوه

دادن کشور؛ دوم، شکست قوانین و رویه های موجود؛ سوم، مشروعیت تهدیدات وجودی برای شکستن قوانین؛ و چهارم، پذیرش آن از طرف مخاطبین، خواه از روی رضایت و خواه از روی اجبار. برای توضیح این موضوع به شرایط موجود کشور و پرونده هسته ای اشاره می کنیم. مشاهده می شود که آمریکا تلاش می کند مشروعیت تهدیدات خودش را مطرح کند به این صورت که تلاش می کند به جهان القا کند که پرونده هسته ای ایران به سمت ایجاد سلاح هسته ای میل می کند. پذیرش این موضوع از طرف مخاطبین در حال انجام است؛ یعنی کشورهای مختلف تهدیدات هسته ای ایران را جدی تلقی می کنند. آمریکا توانسته قوانین موجود را علیه ما نقض کند. بر اساس N.P.T، کشورهای عضو می توانند از امتیازات و اختیاراتی استفاده کنند، در حالی که این ها بر اساس یک نظر سنجی مورد نقد قرار گرفته و اقدام امنیتی سازی هم که آمریکا انجام داد، همان روندی بود که پرونده ایران را به مرور از آژانس خارج کرده و وارد شورای امنیت کند و تاکنون هم این کار را ادامه می دهد. نکته مهم قابل ذکر این است که امنیتی ساختن به مرور به سیاسی شدن منجر نخواهد شد بلکه، امنیتی ساختن یک پرونده می تواند تا مدت های مدیدی هم چنان امنیتی باقی بماند. یعنی طولانی شدن امنیتی شدن پرونده ایران، موجب نمی شود که پرونده از امنیتی شدن خارج شود.

آقای دکتر عصاریان:

من می خواهم بازسازی مفهومی امنیت در مکتب کپنهاگ را از شکل گیری مفهوم قرارداد اجتماعی آغاز کنم.

"قرارداد اجتماعی" که توسط فلاسفه سیاستمداری همچون هابز و لاک در قرن هفدهم و و روسو در قرن هجدهم مطرح گردیده بود، دولت را در برابر حفاظت و حراست از حقوق شهروندانش پاسخ گو می دانست و در عوض نیز از ملت انتظار حمایت از دولت و وفاداری به آن را داشت. دفاع هابز از نظریه، نیاز به یک دولت قوی برای حفاظت از افراد در برابر خطر قانونی و هرج و مرج که بزعم او شاید منتج به خودخواهی و خودمحوری سلاطین و حکام می شد؛ اثر چشم گیری در شکل گیری نظریه امنیت از منظر رئالیسم داشت.

در این بین، فلسفه سیاسی هابز و مورگنتا و نیز طرز حکومت داری دولت‌ها در اروپا و امریکای شمالی در گذار تاریخی خود تحت مکاتب جمع‌گرایی دمکراتیک و لیبرالیسم قرار گرفت و تصویر بسیار متفاوتی از امنیت ترسیم شد. هر چند که فلاسفه لیبرال قرن هجدهم با ظهور نطه‌های پلورالیستی و مطالبات لیبرالیسم هشدار می‌دادند که قرارداد اجتماعی در این قالب نیز، نه تنها حالت طبیعی خود را باز نیافته، بلکه از اعتدال خارج شده و دولت‌های جدید، بیشتر شهروندان خود را دچار مخاطره کرده‌اند تا از آنها حفاظت نمایند. پاین، مونتسکیو، میل و اسمیت، همگی در آثار برجسته خود، به امنیت اجتماعی شهروندان و به ناتوانی دولت‌ها در این عرصه اذعان و توصیه‌های دقیقی در کنترل آن دارند و حتی بن‌تام، امنیت و آزادی را مترادف دانسته و این‌طور بیان می‌کند که: "بدون امنیت، برابری یک روز هم دوام نمی‌آورد."

این راهکار از پایین به بالای امنیت، توسط نهادگرایان اجتماعی، مجدداً در دهه ۱۹۹۰ و بعد از نزدیک یک قرن، به هنگام بازسازی مفهومی امنیت احیا گردید. کن بوث (یک اندیشمند امنیتی نئورئالیست) این‌طور استدلال می‌کند که: "امنیت و آزادی در حقیقت دو روی یک سکه هستند. هم در تئوری و هم در عمل، این آزادی است که منتهی به امنیت پایدار می‌شود و نه قدرت و نظم."

مک سوئینی، که در سال ۱۹۹۷ از بنیانگذاران نخستین در مکتب کپنهاک بود، این‌طور استدلال می‌کند که امنیت با گذر زمان، در قالب مفهومی خود، بیشتر به عنوان یک صفت مطرح می‌شود تا اسم و یا به عبارت دیگر "بیشتر یک محصول است تا ابزار قدرت ساز"؛ در حقیقت یک شرط انسانی است که در طول تاریخ ناپدید و نادیده گرفته شده و این واژه به معادله‌ای برای تحقق منافع ملی تبدیل شده است.

در دهه ۱۹۹۰، سازمان ملل براساس نفوذ و تأثیر این بازسازی مفهومی تصمیم گرفت تا این خط فکری را از طریق مفهوم امنیت بشری احیا کرده و توسعه دهد لذا در سند ۱۹۹۳ تصویب و توصیه نمود که "مفهوم امنیت باید تغییر کند و تأکید انحصاری بر روی امنیت ملی باید به یک تأکید بسیار گسترده‌تر یعنی امنیت عمومی مردم، انتقال داده شود و از ایجاد امنیت از طریق اجبار توسط دولت‌ها به

ایجاد امنیت با توسعه حمایتی و توجه به هویت انسان ها تغییر ماهیت دهد و از امنیت منطقه ای مورد تأکید دولت ها به امنیت غذایی، اشتغال و محیطی گسترش یابد.

از منظر سازمان ملل، در این سند مسأله امنیت باید فراتر از ملاحظات نظامی پیگیری شود. این مسأله باید با در نظر گرفتن امنیت فرد فرد شهروندان، برای زندگی در صلح بادرستری به ملزومات اولیه زندگی، به همراه شرکت آزادانه در روابط اجتماعی و لذت بردن از تمامی حقوق اولیه بشر تفسیر شود. بزرگ ترین نشانه این توصیه، ظهور رویکردی عمق بخش در مفهوم امنیت بود که به عنوان اولین حرکت، دولت کانادا با همتای نروژی خود، معاهده ای را در سال ۱۹۹۸ در کنفرانس لیسون امضا نمود که طبق آن، شبکه امنیت بشری (Human Security Network) را راه اندازی نمود. در حقیقت، این شبکه از توسعه سیاست های نرم امنیت ساز که بر منافع بشری تمرکز دارد حمایت می نماید؛ چه مطابق با منافع ملی دولت های متبوعه باشد یا نباشد. تا سال ۲۰۰۳، این شبکه طوری گسترش یافته بود که هزاران سازمان غیردولتی عضو آن شدند. هم از نظر جغرافیایی و هم از نظر سیاسی و پراکندگی زیادی که در چهار کشور از سازمان های مزبور شامل چین، یونان، مالی و اسلوانی وجود داشت؛ این سازمان ها با دولت های خود در تعارض هستند. مکتب کپنهاگ مبنا و پایه بسیاری از این گرایشات قرار گرفت و توانست دیگر مکاتب و نظریات غربی امنیت را تحت اشعاع قرار دهد.

آقای دکتر نصری:

بوزان و ویور گفتند که باید ساختار و بافت منطقه ای را دید. ساختار یا structure از بالاست ولی بافت یا مفهوم بنیادین و societal دارد. به ترکیب پایین به بالا context یا بافت می گویند؛ ولی ترکیب بالا به پایین رو اصطلاحاً با ساختار یا structure مطرح می کنند. دومین آورده یا نکته کلیدی در مکتب کپنهاگ این است که امنیت وجه صرفاً مادی یا صرفاً ذهنی ندارد. بلکه یک مقوله متامتریال «meta material» یعنی فرا مادی است. مادی هست ولی امور ذهنی هم در آن دخیل است. در بند اول عرض کردم، این هم نوعی ایراد به مکاتب متداول دیگر است. مکتب رئالیسم معتقد بود که امنیت موقعی است که تهدید

نباشد از طرف دیگر، ایده‌آلیست‌ها معتقد بودند که ناامنی یعنی افسردگی. اگر دیدید افرادی مأیوس و افسرده هستند یعنی این که امنیت ملی مخدوش شده است. مکاتب ایده‌آلیستی به شدت ذهن‌گرا هستند ولی مکتب رئالیسم به شدت عینی‌گرا است. مکتب کپنهاگ بین این دو ترکیبی قائل شد و گفت امنیت یک مقوله فرا مادی است و برای تأمین امنیت باید به مراحل بالا برسیم. سومین موضوع کلیدی در مکتب کپنهاگ، منطقی‌چندپاره توزیع قدرت در دنیا است. به طور خلاصه پای بند بودن به توزیع قدرت در خوشه‌های مختلف. بر این اساس، می‌توان کشورهای دنیا را به چهار دسته تقسیم کرد: کشورهای ابرقدرت مثل آمریکا می‌گویند براساس شاخص‌های قدرت، او کشور اول است؛ آمریکا دارای تولید ناخالص ۱۳ تریلیون دلار است؛ ۶۰ درصد فیلم‌های دنیا را تولید کرده بیشتر مهاجرت مغزها به آنجا است و... ابرقدرت، کشوری است که فاصله بسیار زیادی با قدرت‌های بعد از خود داشته باشد. به نحوی که قدرتهای بعدی فاصله زیادی را طی کنند تا به آن برسند. بعد از آن‌ها قدرت‌های منطقه‌ای هستند و بالاخره قدرت‌های ضعیف. قدرت‌های منطقه‌ای کشورهایی مثل ایران و مصر و عربستان و... هستند؛ حال به دلیل اعتبار و جغرافیا و تاریخ و... بنابراین، درست برعکس مکتب رئالیسم که دنیا را به قدرتهای برتر و فروتر تقسیم می‌کرد؛ مکتب کپنهاگ بین این دو مجموعه، قدرت‌های ضعیف و بزرگ و قدرت منطقه‌ای را مشروعیت داد. چهارمین نکته اساسی در مکتب کپنهاگ، برجسته‌ساختن تاریخ و جغرافیا در بافت امنیتی کشورهاست؛ در حالی که در مکاتب دیگر مثل رئالیسم، نئورئالیسم و حتی کانستراکتیسم (ساختارگرایانه)، کشورها به دلیل تاریخ خودشان قدرتمند نیستند بلکه، به دلیل زور و جمعیت و باورهای موجودشان قدرتمندند. مثلاً شاید در بافت رئالیستی، کشور امارات کشور قابل اعتمادتری است نسبت به ایران باشد؛ شاید برخی معتقد باشند که در ۳۵ سال پیش در دبی یک سانتیمتر هم آسفالت وجود نداشت ولی اکنون که این کشور دریا را خشک کرده و تجهیزات الکترونیکی زیر دریا کار می‌گذارد؛ بسیاری از سرمایه‌های دنیا را جذب کرده و برنامه‌های ۵۰ تا ۶۰ ساله جذب سرمایه دارد، نشان می‌دهد که امارات نسبت به ایران و عراق قدرت مهم‌تری است. اما در مکتب کپنهاگ، قدرت کشورها صرفاً به داشته‌های کنونی آنها

نیست بلکه به پتانسیل، هویت تاریخی، باور ملی و استحکام تاریخی آنها هم بستگی دارد در این مکتب، همسایگی کشورها خیلی مهم است؛ کشورها به دلایل کوژئوپولیتیک، ظرفیت طبیعی و ظرفیت راهبردی، معمولا از جغرافیای امنیتی بیشتری برخوردارند. کوژئوپولیتیک کشورها معمولا با هم متفاوت است. ظرفیت راهبردی هم از موضوعات مهم در مکتب کپنهاگ است.

از این مکتب این حاصل می شود که قدرت کشورها تا حد زیادی تابع پیشینه کشورها است. آورده دیگر مکتب کپنهاگ، ریشه منطقه ای بحران و جهت گیری های بین المللی و خاستگاه منطقه ای یا ائتلاف های منطقه ای است. طبق تصریح خود کنت واتز در مکتب نئورئالیسم، ساختار قدرت در دنیا ائتلاف ها را شکل می دهد.

امیر دکتر سلمان:

اکنون با توجه به بیان بنیانهای مورد تعقیب مکتب کپنهاگ، سؤال سوم این است که،

□ عوامل موثر و مورد تأکید مکتب کپنهاگ که مبنای موضوع بندی محورهای امنیتی

می گردد، کدام است؟

آقای دکتر نصری:

نکته اساسی در مکتب کپنهاگ این است که ما در سیاست گذاری امنیتی باید فرآیند غیر امنیتی کردن را پی بگیریم؛ یعنی مسائل عادی را امنیتی نکنیم. جمله معروفی است که می گوید: سیاست بیشتر، امنیتی کردن کمتر. مسائل امنیتی را عادی تلقی کنیم. این خواست رهبران است چون می خواهند توجه جامعه را به چیزی جلب کنند. جاسوسی برای فلان کشور امنیتی است یا فعال فلان روزنامه یا حزب امنیتی است. بوزان معتقد است که برای رسیدن به امنیت پایدار باید شعاع این امنیتی کردن را کمتر کنیم. بیشتر به جای نهادهای اطلاعاتی و امنیتی، احزاب و سازمان ها و N.G.O های مدنی بیایند مسؤولیت ها را به عهده بگیرند. این نکته اساسی مکتب کپنهاگ است. چگونه ما می توانیم مسائل را امنیتی نینیم؟ خود بوزان یکی از پیشگامان امنیتی کردن مسائل غیر امنیتی است. معیار این که ما مسائل را چگونه امنیتی ببینیم یا نینیم، بوزان تعیین نمی کند. مهم تر از آن، به

فرض که ما رفته رفته از امنیتی بودن مسائل بگذریم، آیا در همه مناطق دنیا می شود این کار را کرد؟ مثلاً در منطقه خاورمیانه که دولت اصلی ترین بازیگر و ارباب جامعه است؛ آیا دولت می تواند مسائل را امنیتی نبیند؟ در بحران های گوناگون اجتماعی، بوزان و ویبر با طرح مسائل مختلف، واقعاً اجتماع را در مقابل دولت قرار می دهند؛ گویا دولت در همه جا یک عنصر نامشروع است که باید برانداخت. در اینجا انتقادی که وارد است این است که به فرض که دولت را تضعیف و محدود کردیم یا اصلاً از بین بردیم آیا جانشینی برای آن وجود دارد؟ بوزان در کتابی که اخیراً نوشته "From International Relation to Global Relation" اتفاقاً به این نکته اشاره می کند و می گوید ما در کتاب قبلی خود، قدری در محدود کردن دولت تندروی کردیم. ایشان می گوید دولت ها هم چنان مهم ترین نظم آور جامعه هستند.

آقای دکتر عساریان نژاد:

معین کردن یک موضوع به عنوان یک موضوع امنیتی نمی تواند تنها در قالب یک بحث تئوریک صورت گیرد بلکه باید در فضای واقعی نیز معانی و شرایط عینی آن قابل تعقیب باشد. روش های سنتی و رئالیسم در بیان موضوعات امنیت، برای مسائلی از قبیل تهدیدات نظامی (و برخی مسائل اقتصادی مشخص برای نئورئالیست ها) اهمیت زیادی قائل هستند و آنان را بخشی اساسی از موضوعات امنیتی به حساب می آورند و همین سبب می شد تا بالاجبار دولت ها در سطح بالاتری از نظر اولویت نسبت به دیگر موضوعات قرار گرفته و نقش مرجع امنیت را ایفا می کردند. اما در رهیافت مورد تعقیب مکتب کپنهاک، از مکتب روش شناسی "عمل به گفتار" (Speech Act) برای تعریف این که چه وقت یک موضوع با تبدیل شدن به یک مسأله امنیتی در برابر تمامی نظریات رایج امنیتی قدمی رو به جلو برداشته است؛ استفاده می شود. در این رهیافت موضوعات امنیتی می تواند در برهه ای نظامی یا دربرهه ای دیگر غیرنظامی باشد، لکن با توجه به میزان توجهی که به روش شناسی امنیت در این مکتب شده و سنجش میزان اولیویتی که در مسائل و مباحث سیاسی برای آن قائل می شوند، به راحتی و به سرعت موضوعات قابل تشخیص و تفکیک می گردند. بوزان معتقد است اگر در یک بحث و بررسی

پیرامون اولویت و فوریت یک تهدید وجودی، بازیگر تأمین کننده امنیت موفق شود تا از عواملی که او را محدود می سازد رهائی یابد، آن گاه است که شاهد شکل گیری یک "مرجع اصیل در امنیت" هستیم و خود نیز بلافاصله این تفکیک را این گونه بیان می کند که اصیل ترین مرجع اجتماعی، جامعه و در حوزه قدرت سیاسی، دولت بوده و نیازهای "اجتماعی- فرهنگی" که به مکتب کپنهاگ در توسعه بخشیدن به مفهوم امنیت یاری رسانیده بود، به موضوعات امنیتی نقشی اساسی می بخشد و نیازهای مردم را بارز می نماید. این روش شناسی هنوز هم به موضوعات و مسائلی چون تأمین امنیت و مقابله با تهدیداتی که علیه مردم وجود داشته اما به دولت واگذار شده ولیکن علیرغم آنکه دولت را در حوزه امنیت ملی، مرجع بر می شمارد، ولی به آن به دیده تردید می نگرد زیرا به زعم مکتب کپنهاگ، مشکلات امنیتی و بحران های ناشی از آن، همواره در جایی بروز می کند که دولت نمی تواند تسلط کاملی روی موضوعات امنیتی داشته باشد لذا، زندگی مردم را به چالش و تهدید می اندازد و همین امر، نشان دهنده این موضوع است که حکومت ها هنوز نتوانسته اند اولویت خود را در برابر تهدیداتی که زندگی انسانی را تهدید می کند، مشخص کنند؛ لذا به فرایندهای تأمین کننده امنیت مردم بی توجه هستند. به عنوان مثال، تهدیدات امنیتی علیه زنان را بسیار مورد تأکید قرار می دهند.

با ارتقاء حوزه های مورد تأکید مکتب کپنهاگ و توسعه دامنه مطالعات امنیتی آن، یک راهکار از سوی ویور و بوزان برای عمیق کردن مفهوم امنیت که قبلاً در نظریه های پلورالیست ها و ساختارگرایان امنیتی هم به نوعی مشاهده می شد ظهور پیدا کرد و تبیین مفهومی امنیت بشری از موضوعات اساسی امنیت قرار گرفت که مسائل کشور یا گروه های داخلی کشور نباید آن را تحت الشعاع قرار دهد. به عنوان مثال، "فالك" این طور بیان می کند که امنیت دیگر نباید "نفی عدم امنیت" تعریف شود، بلکه افراد و گروه ها باید در شرایطی واقعی و حساس، امنیت را در تمامی کارکردهای خود احساس نمایند. این یک جهش مهم در ارتقاء مفهوم امنیت محسوب شد که مکتب کپنهاگ آغازگر این رویکرد بود. البته باید خاطر نشان کرد این ایده در فضای بین المللی از سوی مکتب کپنهاگ به عنوان مرجع

امنیت تأیید نمی شود و آنان صرفاً این ایده که مسائل اجتماعی و فرهنگی باید همواره قابل نفوذ دولت نباشند را تنها در محیط داخلی مورد تأکید قرار می دهند و در مقابل، بر این منطق تأکید دارند که تنها دولت ها هستند که می توانند بازیگر اصلی در تأمین امنیت در صحنه بین الملل باشند. محدودیت ضروری مورد نظر مکتب کپنهاگ در این است که نهادهای امنیتی در کشورها را که در رفع مشکلات امنیتی بر روی آزادی های مردم تأثیر می گذارند، مناسب ندانسته و آنان را دلیل عمده بروز مشکلات امنیت داخلی برمی شمارند. بوزان معتقد است که دولت ها بیش از آن که از افراد حمایت کنند؛ منبع تهدید علیه آنان هستند.

من در این بخش مایل نیستم نقد مکتب را در پیش گیرم؛ زیرا کاستی های مکتب کپنهاگ باید بعد از کالبد شکافی دقیق آن، که خاص جلسات بعدی است، صورت پذیرد که انشاء الله انجام خواهد شد.

آقای دکتر موسوی:

بوزان موضوع امنیت منطقه ای را با همان رویکردی که آقای دکتر نصری بیان کردند، طرح می کند از نظر بوزان امنیت شکل در امنیت منطقه ای قابل بازسازی و توجه است. در هر منطقه، ترتیبات امنیتی آنها وجه تمایزشان است.

در این راستا، او به سه نکته توجه کرده: یکی، رویکرد وابستگی متقابل است. بوزان این موضوع را به این صورت مطرح می کند که پس از فروپاشی شوروی سابق و بعد از تحولات جنگ سرد، به هر حال با سقوط شوروی، سنت دوران جنگ سرد، ناخواسته تحت تأثیر فضای بین المللی قرار می گرفت. اکنون دیگر سیستم دوقطبی نداریم و دیگر، کشورهای قوی در امور داخلی کشورهای ضعیف دخالت نخواهند کرد.

طبیعی است که این مفروض لازم به اثبات نیست و خلاف آن هم دارد ثابت می شود. او معتقد است که هنگامی که قدرت بزرگی مثل شوروی سقوط کرد، آمریکا به عنوان تنها قدرت بزرگ، دیگر انگیزه دخالت ندارد؛ در این صورت، این کشورها هستند که در کنار تلاش برای حفظ امنیت داخلی خود، به منافع همسایگان خود هم توجه می کنند. اول اینکه، این نکته برای توجه به امنیت منطقه ای است. دوم این که، اگر امنیت را به عنوان یک موضوع دارای مدل های

مختلف بدانیم، سریع ترین مدلول در حوزه سیاسی است و بزرگ ترین جایگاه خود را در مناطق امنیتی پیدا می کند که بزرگ ترین تهدید کشورها در پیرامون و نزدیک آنها اتفاق می افتد. سوم این که، دوران جنگ سرد، دوران ضد منطقه گرایی بود. یعنی هر تحول منطقه ای در راستای روابط بین دو ابرقدرت تعیین می شد؛ ولیکن با پایان جنگ سرد دیگر این گرایش ها وجود ندارد و بر همین اساس هم می گوید که ما باید سراغ تحلیل های امنیتی منطقه ای برویم.

امیر دکتر سلمان:

با تشکر از حضور اساتید و جمع علاقمندان و دانشجویان که قبول زحمت کردند و این مطالب را با دقت نظر تعقیب نمودند. امیدواریم در جلسه آینده بتوانیم حرکت علمی مناسبی را با کالبد شکافی این مکتب و نظریه، به سمت کشف کاستی های آن داشته باشیم.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی